

نویسنده: اندری ویچک (Andre Vitchek) .

منبع و تاریخ نشر: انفارمیشن کلیرنگ هوز «10-03-2017» .

برگردان: پوهندوی دوکتور سید حسام «مل» .

افغانستان: یادداشت از زمین شکسته

Afghanistan: Notes from a Broken Land

اکنون در کابل فصل زمستان و اخیر ماه فبروری سال «2017» است؛ درجه حرارت در هنگام شب به صفر درجه سانتیگراد نزدیک میشود؛ کوه‌های اطراف شهر پوشیده با برف است.

احساسات بسیار سرد تر از این سردی واقعی دیده میشود .

عنقریب شا نژده سال از زمان حمله و هجوم ایالات متحده امریکا و بریتانیا بالای افغانستان میگذرد و پیوسته به آن همچنان (16) سال از کنفرانس «بن» سپری میشود که در آن کنفرانس حامد «کرزی» بصفت رییس اداره موقت افغانستان انتخاب و برگزیده میشود.

تقریباً هرکس از توافق خود بمن صحبت میکرد که همه چیز در افغانستان بسرعت از کمترین از کم در حرکت است .

افغان‌ها در داخل و در خارج از کشور شان عمیقاً نسبت به هزینه‌های سنگین و مدد معاش‌های بلند و امتیازات فوق‌العاده‌ای که برای بعضی‌ها پرداخته میشود بدبینی نشان میدادند و خارجی‌های که در کابل مستقر بودند بسیار خوش و خوشحال بودند اما تفکر مثبت نزد بعضی‌ها چیزی است و قتیکه نشان داده شود که به آنها چیزی پرداخته میشود.

از نظر تاریخی افغانستان یکی از با فرهنگترین کشور در روی زمین اکنون در حال نزدیک شدن به نقطه شکست با پایین‌ترین شاخص توسعه انسانی (حسب گزارشات سال «2015» نهاد شاخص توسعه انسانی «HDI» و برنامه عمران ملل متحد «UNDP») نسبت به همه کشورهای آسیای در ریف (18) و در کل جهان (در تمام «17» کشور پایین از شاخص توسعه انسانی در کشورهای جنوب صحرای افریقا) قرار دارد. افغانستان همچنان از نظر نرخ توقع حیات نسبت به تمام کشورهای آسیای در پایین‌ترین شاخص (حسب گزارش سازمان صحتی جهان در سال «2015») زندگی قرار دارد .

میزان ویا نرخ رسمی سواد در افغانستان در حدود (60) فیصد گزارش داده شده است حالآنکه دونهفر آموزش دهنده یا آموزگاران برجسته در کابل بمن گفتند که میزان ونرخ سواد در این کشور پایین‌ترین تراز (50) درصد میباشد و از سوی دیگر به سختی میتوان پذیرفت

که نرخ سواد در بین زنان و دختران تا (20) فیصد باشد.

اکنون این آمار فوق برای افغانستان بیش از افتضاح چیزی دیگری نمیتواند باشد اما آنچه که در عقب این آمار نهفته است آن چه است؟ آن چیز همان تمدن کهن و ممتاز این کشور است؛ کشوری که با افتخارات بلند و بی همتا در محل تقاطع مسیر های اصلی تجارت و جهان گردی و با فرهنگ تاثیر گذار و قابل توجه که شرق و غرب و شمال و جنوب آسیا را با هم اتصال میداد قرار داشت.

اکنون ویرانی و تخریبات در این کشور چقدر عمیق تر و چقدر ماندنی و پایداری؟

در هنگام سفر و یا به جاهای که میخواستیم بروم برخی از دوستان و مسئولین امنیتی برایم پیشنهاد مینمودند که من باید سوار بر یک خودروی زره پوش و ضد مرمی سفر نمایم ولی من پیشنهاد آنها را رد نموده و ترجیح میدادم که با کورولای کهنه و به اصطلاح زده و زخمی خود همچو اسپی که دارم با معیتی در یور و ترجمان شجاع و بی باک و مربوط به خانواده های مناسب و معقول این کشور که هر دو با من رفیق و یار و یاور بودند سفر نمایم من هرگز در طول و در جریان سفرم با آنها از ایشان نه پرسیده ام که شما به کدام گروه قومی تعلق دارید و خود آنها نیز در این مورد بمن چیزی نه گفتند و یا اظهار نظر نه نمودند و من هم به ساده گی نمی خواستم چیزی در این مورد بدانم و آنها نیز به یادآوری همچو موضوعات علاقمند نبودند زیرا که این موضوع اکنون برای هر کس روشن و آفتابی شده که این کشور از نظر تعلقات قومی وسیعاً و عمیقاً به امتداد خط قومی و سمتی و زبانی بینهم تقسیم شده اند و من نیز بعنوان یک شخص انترناسیونالیست به هر چیزی مربوط به تفکیک رنگ و خون و قوم و نژاد نه تنها در افغانستان بلکه در سراسر جهان نه توجه داشته و نه هم توجه مینمایم چونکه همچو تشبثات خود یک امر غیرطبعی و بطور کامل تاسف آور است که با در نظر داشت همین اصل خوشبختانه که من و راننده و ترجمان من در این مورد اصلاً سخن بر لب نیاوردیم بلکه از مسیرهای این سرزمین شگفت انگیز اما زده و زخمی گنج کننده توام با غم و اندوه بدون وقفه به سفر خود دوام میدادیم.

کابل: اگر شما یک روزی در کابل با رانند موتر خود که در آن زمان بسیار دوست و عزیز

شما میباشد و با آهستگی و آرامی از روی پولی که عبور میکنید و دفعتاً میخواهید که در وسط پل از موتر خویش پیاده شوید و بخواهید که از دور و بر پل تصویر برداری نماید آنوقت شما در تحت پل رودخانه را ملاحظه خواهید نمود که روی آن رودخانه توسط زباله ها و پارچه های به سائز های خورد و بزرگ و اکثر آشیا و فضلات کثیف و گندیده پوشیده و مسدود بوده و در عین زمان شما اطفال گدایگر را خواهید دید که به جمع آوری بعضی از توت و پارچه های این فضلات مشغول بوده و برای خود آن بسته ای شبیه چانته نظامی (military pack) میسازند، در کابل همچو تفاله دانی های سخت و سفت

زیادی در روی زمین وجود دارد که گدای گر ها به جمع آوری این فضلات و تفاله ها مشغول و مصروف دیده میشوند .



زندگی فروشندگان مواد مخدر در سوراخ ها

لذا شما بعد از یک مدت رانندگی بوسیله موتر خویش سرانجام به پل سوخته واقع در ناحیه ششم کابل خواهید رسید یعنی در آنجای که شما تمام خرابی ها ، کثافات و گندیده های ناراحت کننده و گچی کننده را خواهید دید که احساسات و عاطفه شما را جریحه دار خواهد ساخت .

و یا شاید بعضاً اتفاقی رخ دهد که از شما خواسته شود به محله ای بیایید و با چشمان باز خود ساحه و منطقه جنگ را در داخل شهر طور زنده و مشهود بنگرید و بعداً ملاحظه نماید که غربی ها به این کشور چه کرده و یا چه چیزی را برای مردم این سرزمین انجام داده اند ؛ مسلماً که در اینجا هیچ مرمی و گلوله ای به پرواز نمی آید؛ و نه هم آواز کدام انفجار بلند بگوش شنیده میشود یعنی که شما در نزدیکی پل سوخته قرار دارید در جایی که شما اصلاً هیچ جنگ و جدال را نمی بینید بلکه شما تنها در اینجا مرگ و صورت گانگترین نفرت انگیزی او (خانمی) را می بیند که با داس درد ست داشته اش تمام آن چیزهای که در جلو اش استاده و یا قرار دارند آن چیزها را قطع میکند و برش میکند و به کار خود با حرکات آرام ادامه میدهد .

از سوی دیگر ممکن به یاد داشته باشید که شما با دیدن همچو صحنه ها آنطوریکه در گذشته ها بارها بارها در چندین کشورها مثل در « ها یتی، جمهوری دموکراتیک کانگو ، کشمیر ، سریلانکا ، تیمور شرقی ، عراق ، پیرو ، » ترسیده بودید این بار در آن کشورها و همچنان در کابل و حشت زده نشوید زیرا که شما به راحتی میتوانید زندگی خود را در

هر لحظه از دست بدهید و یا اینکه شما در اینجا اصلاً مصون نیستید چونکه اوضاع در اینجا فوق العاده پر مخاطره است، چیز های در اینجا است که شما را سرخورده میسازد و از شما تحمل و شکیبایی را می ستاند و با ملاحظه و دیدن همچو رخدا های غیر مترقبه مایوس و نا امید میشوید و راه بیرون رفت از همچو مشکلات را نمیتوانید سراغ نماید پس در اینصورت امید و اعتماد بر زنده ماندن خود را از دست میدهید و هر چیز به نظر شما وحشت زده معلوم میشود چونکه هر چیزی با چیزی دیگر در نزاع و در تقابل قرار دارد . وقتی مردمان دوروبر خود را چنین وحشت زده می بینید یعنی آنهایی را که به مشکل میتوانند با سرپای خود با بستند و یا نمیتوانند که استاد شوند بیساری از آنها همچو سنگ و صخره در جای خود خاموش بوده لباس های ژولیده و ژنده به تن دارند و به وضعیت جنینی «رشمی» در حال نشسته معلوم میشوند و یا در حال حرکت و راه رفتن بی هدف بجلو و به عقب بوده و به چیزهای دور دست خیره کننده مینگردند و برخی از این آدم ها معتاد در جلومردم می شاشند «تبول میکنند» و در دور بر آنها سرنج ها «پیچکاری ها» از کار افتاده و یا دیسپوزل بملاحظه میرسد .

در آنجا در سوراخ ها و در حفره های کثیف و عمیق و گسترده جسم و بدن انسان های بی حرکت را می بینید و شما در این وقت سوار بر موتر خود به گشت و گذر و رانندگی میباشید و میخواهید که از عقب شیشه های ضخیم دروازه موتر خویش این حفره ها و واین سوراخ های پر از انسان های بی حرکت را تصویر برداری نماید ، بعداً بخود جرئت میدهد و شیششه های دروازه موتر را پایین می کشید و بالاخره میخواهید که از موتر پایین شوید و به کار خود ادامه دهید اینجا است که شما در معرض دید آنها قرار میگیرید - این آن زمان است که شما قبلاً تصور آنرا نداشتید که چه واقع میشود؟ اما واقعاً که رخ میدهد اینست که آنها با عتاب بر شما صدا میزنند و با کلمات بی ربط و ناهنجار شما را مخاطب قرار میدهند و یا از فرط قهر و غضب به طرف شما سنگ پرتاب مینمایند ولی نباید فراموش کرد که این ها انقدر ضعیف و ناتوان اند که اولاً سنگ های را که بطرف شما پرتاب مینمایند به جسم و تن شما اصابت نمیکند و اگر احياناً اصابت هم بکند شما را زخمی نمیسازد و یا از اصابت سنگ های پرتاب شده ای آنها احساس درد نمیکند .

بعداً شاید بصورت غیر پیشبینی شده و یا غیر مترقبه بمب خاموش نه چندان دور از محل که شما در آنجا هستید اصابت کند یا بگونه مثال انفجاری در ناحیه ششم شهر کابل در مقابل ماموریت پولس صورت گیرد تا جایکه شما از دیدن آن عاجز میباشید یعنی که آن رخداد را از نزدیک دیده نمیتوانید اما تنها دود آن انفجار را ملاحظه می نماید که بطرف آسمان صعود نموده است ولی میتواند که این انفجار آنقدر قوی و شدید باشد که آواز آنرا از فاصله های دور بشنوید و یا نگاه شما به طرف صوت و صدای آن انفجار معطوف مگردد .

بتاریخ اول مارچ همین سال (۲۰۱۷) انفجاری در کابل رخ داد و شما بعداً مطلع و باخبر

شدید که در اصر این انفجار چندین تن کشته شدند و به فاصله چند صد متر دورتر از محل کار شما بمب دیگری در ناحیه دوازدهم منفجر ساخته میشود که در اثر آن باز هم چندین تن از مردم بی گناه به هلاکت میرسند و دود و غبار این انفجار بطرف آسمان صعود میکند صداها و آوازهای آشنا بگوش از امبولانس ها که بطرف محل حادثه در حرکت هرچه سریعتر میباشند میرسد بعداً همی ها (Humvees) مربوط نظامی ها با فیرهای



انفجار در ناحیه ششم شهر کابل

مسلسل و بیشمار گوش ها را کر میسازند و یکی پس از دیگری باسرا زیر شدن وسایط



همی (Humvee)

نقلیه زره پوش بسوی محل حادثه در حرکت می افتند و شما در این وقت میخواهید که از

این صحنه فلمبرداری ویا تصویر برداری نماید ، که درعین وقت دفعتاً از فاصله های نه چندان دور نظر شما به کاخ نمیه عریان وزخمی و تخریب شده دارالامان این یگانه کاخ به یادماندنی می افتد که هنوز هم نیمه نابود شده باقی مانده است .
این چیزی است که اتفاق می افتد ویا این خود زندگی است .

دیوار های بلند زده وزخمی کانکریتی شهر کابل را از هم متلاشی و به قطعات غیرمنظم و بد نما خوردوریزه و بد شکل از هم جدا ساخته است تا جایکه امروز تقریباً نسبت به هر چیزی دیگر این دیوار های بلند وکانکریتی که در دورادور موسسات وکاخ ها و هتل ها و عمارات دولتی ومکاتب خصوصی بنام دیوار های محافظوی گذاشته شده ویا بلند گردیده ارزش بیشتر دارد .

از پارکنگ میدان هوایی تا ترمینل بین المللی حامد کرزی تقریباً به طول یک کیلومتر یک راهرو ورودی که به هر دو طرف آن دیوار های بلند کانکریتی گذاشته اند نظر شما را بخود جلب میکند که مسافر با داشتن بکس های سفری خود در این راهرو با پای پیاده در حرکت افتاده و در طول این راهرو در چندین جا او وبکس های سفری اش توسط موظفین امنیت بررسی میشود تا آنکه به محل اصلی پرواز میرسد تا جایکه بسیار خسته و برآشفته میشود لذا اینست داغ و ننگ و شرم برجبین حامیان جنگ سرد که بمردم همچو پرابلمها را ایجاد وخلق مینمایند .

البته که نهادها وسازمان های غربی منجمله نظامی های افغان ، پایگاه های نظامی ، وادارات دولتی عظیم نظارتی ، هواپیما های بدون سرنشین وکشتی های هوایی همه وهمه در شهر ها وشهرستان های این کشور موانع و دیوار های بلندی را گذاشته اند وبروی مردم موانع خلق نموده اند .

این همه چیزها که ما از آنها در فوق یادکردیم چیزهای عجیب وغریب بوده که قابل تمسخر وخنده میباشد وهیچکس از همچو وضع خوشحال وراضی نبوده بلکه همگی با جدیت تام بر عا میلیون این پرابلم ها لعنت میگویند .

اکنون افغانستان کم وبیش بشکل تدریجی با مداخله دستگاه های امنیتی به سبک وشبوه غرب کاملاً توسط خارجی ها گرفته ویا در تحت نظارت آن اجنبی ها قرار گرفته است که به تعداد دهها هزار نفر از کارشناسان وماهران امریکای شمالی واروپایی با دریافت معاشات بلند ماهانه به شدت ومسروریت مشغول بکاراند ازاینکه به رویاهای مخفی دیرینه ای خود نایل آمده اند و برای آنکه توانسته باشند تا هر چیزی ویا هر حرکت ضد خود را بشناسند ویا تشخیص دهند ویا آنرا در تحت نظارت خود داشته باشند در مرکز شهرها وبویژه در پایتخت «شهر کابل» بروی مردم موانع وحصار های بلند ومرتفع را به دورا دور موسسات وادارات خود بلند نموده اند وبا استفاده از اخرین تکنالوژی معاصر دوربین های تصویر بردار را تقریباً در چهارراهی ها وبالای دروازه های ورودی دفا تر خود جا بجا ونصب نموده اند .

قابل تذکر میدانم و آن اینکه که نه چندان دور از سفارت ایالات متحده امریکا در کابل نظرم به یک مجموعه از ساختمان های با دیوار های ضخیم افتاد (یا دقیقتر نه چندان ناهمگون از سایر وضخامت دیوار بزرگ و مطول احاطه شده چین) که اکنون این ساختمان های رهائشی تحت استفاده مردم قرار دارد و برایم قدری آشنا معلوم شد یعنی همانگونه ساختمان های را که من قبلاً در هرگوشه ای از اروپای شرقی و کوبا دیده بودم نمود و بخاطر آگاهی و شناخت بهتر از این ساختمان ها از درپور خود تقاضا بعمل آوردم مرا به آنجا ببرد تا که باهم یکجا به داخل یکی از آپارتمانهای این ساختمانها شویم. از اینکه ما چگونه بدخل مکرویان و یا به این مجتمع از ساختمانها و بلاک های رهائشی شدیم چشم دید خود را اینطور میخوام افاده نمایم: در جوار یکی از این بلاک ها ماشین موتو را خاموش نموده و به دور و بر خود نگاه کردیم همه چیزها در اطراف و دور و بر ما خاموش و بی سروصدا بود یعنی یک سکوت مطلق حکمفرما بود و چنان فکر میشد که در اینجا وقت «زمان» توقف نموده است یعنی که یک فروپاشی خفیف خاص قابل تشخیص در سراسر این محله و منطقه که ما در آنجا وجود فزینی داشتیم. بعد از یک چشم انداز و بررسی دقیقتر از این ساختمانها و آپارتمان های رهائشی قدیمی چنین دریافتیم که در اینجا بخصوص بین بلاکها فاصله ها با فضای آزاد و مناسب بصورت معقول در نظر گرفته شده است و با ملاحظه این محله و منطقه ضم یک نگاه اجمالی و با خوداندیشی بمن احساس از افغانستان قدیمی را که در نظر بود تا پلانها و برنامه های از نوع سوسیالیستی را پیاده نمایند بخود داد.

بعداً من در موقعیت دو مدخل و یا در دو دروازه های ورودی آپارتمان های شماره «دوم» و شماره «سوم» بلاک (21) ایستاد مانده و یا توقف نمودم و به طبقه چهارم این بلاک نظر انداختم و از خود پرسیدم که حالاً در این خانه ها یا آپارتمانها چه کسانی زندگی میکنند؟ و یا قبلاً در این آپارتمان ها چه کسانی زندگی میکردند؟ یعنی (25) یا حتی (30) سال قبل؟



مکرویان بلاک (21)

بعداً توجه من به یک چوکی شکسته و از کار افتاده که در صحن پارک‌کنگ قرار داشت بدون آنکه از آن چوکی کسی استفاده نماید معطوف گردید و در عین حال یک شخص نهایت غمگین و ناتوان و معلول را به دور این بلاک دیدم که بدون داشتن دو دست و پا بقسم چهارغواک بر روی زمین در حال خزیدن بود و از آن بلاک کمی دورتر مکتبی را دیدم که این مکتب توسط ماهران خانه سازی اتحاد جماهیر شوروی ساخته شده و نام آن را لیسسه دوستی گذاشته بودند چنانچه قبلاً یادآور شده بودم که در زمان جنگ همچنانیکه بالای سایر بخشها راکت و خونپاره و بمب پرتاب میگردید که بالای این مکتب نیز بتاسی از حملات و بمب گذاری جان صدها شاگرد و متعلم گرفته شده و یا شاگردان این مکتب زندگی خود را از دست داده اند. اکنون این مکتب به یک مکتب خصوصی تبدیل شده و نام آنرا الفتح گذاشته اند.

حال این بلاکهای مکرویان فوق العاده زار و پیریشان بوده انطوریکه به جز از ویرهای تیت و پاشان و بی نظم وزینه های رنگ پریده و تخریب شده و دستگیرزنگ زده دروازه ها و دیوارهای مرمی خورده چیزی مناسب و خوب نظر شمارا بخود جلب نمیکند ولی با آنهم مکرویان جای است که بسیاری از اعضای فامیل های طبقه متوسط شهر کابل ترجیح میدهند که در همین اپارتمانهای رهائشی زندگی کنند چونکه به نظر آنها مکرویانها نسبت به هر منطقه و ساحه دیگر شهر بیشتر مصون است. با وجودیکه مکرویانها با یک فضای بی ثبات و ترسناک احاطه شده است.

روی همرفته بطور ناگهانی برایم یک تصویری رخداد و آن اینکه شاید در اینجا چندین سال های پیش دختر و پسری با فامیل و خانواده ای خود زندگی میکردند همانطوریکه کودکان در تمام نقاط جهان در سن و سال بچه گی خود با فامیل های خود زندگی میکنند و آن روز های است که در کشورهای غنی و بهتر برگ سرسبز زندگی جدید برای آنها مژده و وعده های بهتر آینده روشن را میدهد

سپس بطور ناگهانی توقف کامل: جنگ یعنی؛ پایان ناگهانی تمام خوشبینی ها؛ امیدها و آرزوها و شور و شوقها و اعتماد به نفس تنها مرگ و نابودی و رویای درهم شکست باقیمانده برای کسانیکه حد اقل به نحو خوش چانس بوده اند، تلخی روزگار و سپس با یک پرواز شتابزده به جای بدبختی نهایی این مرگ است که باعث توقف کامل مجموع تنظیم مجدد و فروریخت همه چیزها میگردد اما تنها چیزی که متوقف نمیگردد آن روند زندگی است که پیش میرود همه چیزها دوباره تشکیل میشود اما نه بشکل بسیار ساده و پیش پا افتاده ولی با آنهم زندگی پیش میرود.

من با تصور و تفکر که فوقاً ذکر نمودم برای یک مدت طولانی با ادامه خاطرات ام به بلاک (21) خیره کنان میدیدم و با خود میگفتم که اگر بمن چانس یاری میکرد که من در زمان کودکی در اینجا زندگی میکردم ولی دیری نه گذشته بود که به سختی متوجه شدم که وجودم می لرزد گرچه که نمیخواستم که از موضوع دوری جویم ولی مجبور

شدم که دوری نمایم اما با نوشیدن آب تازه انار از غرفه خیابان مرا دوباره بیدار ساخت تا واقعیتگرا باشم ولی با آنهم برایم دلگرمی و صمیمیت نه بخشید .

ترس از تغییر و دیگرگون شدن فرهنگ تاریخی بزرگ این کشور ناشی از اشغال :

روشنفکر نامی و شناخته شده افغان محترم دوکتور عمرخان « مسعودی » سابق رییس موزیم ملی افغانستان از میان انبوه از دیگر موارد تلخی های پیش آمده ناشی از حملات بر فرهنگ افغانی و تغییراتی که در آن بوجود آمده اظهار تشویش نمود .

او گفت که در کشور ما قبلاً نیز گروه های مختلف قومی باهم زندگی میکردند، زندگی باهمی و هماهنگی و مسالمت آمیز ولی بد بختانه بعداً این فرهنگ سترگ تاریخی کشور ما در اثر جنگ ها و خشونت ها تحت تاثیر قرار گرفت و به تدریج دچار تغییر و دیگر گونی شد.

او افزود که قبل از جنگ این فرهنگ بزرگ تاریخی ما آینه کاملاً اعیار شناخت و هویت افغانی ما برای جهان بود و اما در هنگام جنگ و بعد از جنگ فرهنگ ما برای توجیه جنگ مورد استفاده جنگجویان قرار گرفت و دستخوش تغییر و تبدیل شد. دوکتور «مسعودی» بمن گفت این یک اشتباه بزرگی خواهد بود که اگر فرهنگ بدست مشتکی از سیاستمداران متفرق و باهم مخالف بیفتد؛ و یا اگر فرهنگ محضاً سیاسی گردد آنوقت است که عصاره و جوهر فرهنگ از بین میرود.

من از او پرسیدم که آیا او فکر میکند از اینکه فرهنگ و کلتور که در امریکای لاتین، اتحاد جماهیر شوروی وقت، و چین چونکه در این کشورها فرهنگ «تا حد اقل یا تا حد زیادی» سیاسی شده بود نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای در توسعه و انکشاف آن کشورها بازی نکرده باشد؟ او لبخند زد و پاسخ داد:

بطور دقیق و سنجیده شده سیاسی ساختن فرهنگ همیشه چنین چیزی بدی نیست وقتی اگر انجام شود و یا در این روند اقدام کاری و عملی صورت گیرد بگونه مثال: اگر سیاسی نمودن فرهنگ بمنظور دستیابی به پیشرفت اجتماعی یا تساهلی و برابری باشد من هرگز مخالف آن نخواهم بود اما خشم و عصبانیت زمانی در چهره ام ظاهر میشود هنگامی که مردم عاری از فرهنگ نظیر برخی از رهبران مذهبی اعم از شیعه و سنی و حتی مشتکی از افراط گرایان به ارتباط فرهنگ افاده های بی بنیاد و پوچ میدهند یعنی فرهنگ را از آنجا یکه ساحه و عرصه آن بسیار گسترده است و ادیان تنها یک جزء کوچک از فرهنگ میباشد این ساحه و عرصه فرهنگ را در چمبر مذهبی محدود مینمایند آنچنانیکه در افغانستان رهبران مذهبی با استفاده از اختیارات خود از فرهنگ با داشتن اندیشه محدود و تنگ نظرانه ای که دارند در پی تامین منافع خود تلاش بخرچ میدهند . میخواهم تا در مورد افغانستان معلومات های کمی بیشتر خود را باشما به اشتراک بگذارم و آن اینکه در یک کاپی شاپ واقع در داخل محوطه بین المللی متعلق به سازمان ملل متحد (در افریقای جنوبی) بنام روستای سبز «green village» یک دوست جاپانی

ام آقای مزانوری ناگواکا (Masanori Nagaoka) ریس واحد فرهنگ یونسکورا ملاقات نمودم و او در مورد افغانستان معاصر چنین توضیح داد:

افغانستان ویا آریانا باستان همچو یونان و روم باستان؛ نویسندگان و پژوهشگران و فرهنگیان زیادی در اشاره به دوران باستان در منطقه داشت که میتوان افغانستان را در آن زمان بعنوان مهد چند فرهنگی ویا کثیر فرهنگی در آسیای مرکزی یاد نمود که شرق و غرب را به نسبت که معبر انتقالات اموال تجارتي از وسط این کشور میگذشت باهم وصل مینمود یعنی که افغانستان از نظر تاریخی معبر مهم اموال تجارتي بین شرق و غرب بود که پیوسته به آن ایده ها، مفاهیم و زبان که بخش های از فرهنگ گفته میشود نیز محصول این تجارت بین المللی نوپا بود که مبدا و مهد همچو رویداد های فرهنگی همین افغانستان باستان بود، لذا بادر نظر داشت آنچه که دوست من در فوق به توضیح آن پرداخت به این نتیجه میرسیم که افغانستان معاصر چند قومی، جامعه چند زبانه با سابقه پیچیده و شگفت انگیز خود محصول هزار ساله است، تمدن های متعدد در تاریخ باستان شناسی گواه بر تاریخ این هر دو چه داخلی و بومی و چه خارجی میباشد که تاریخ آنرا در سینه خود ثبت کرده است.

او یعنی دوست جاپانی ام از معروض شدن این کشور به خم و پیچ ها و از هم جدا شدن های فرهنگی ناشی از جنگ موجود فرسایشی و مخالفت های مرگبار دهه های اخیر و پاره از قرن بخوبی آگاهی داشت.

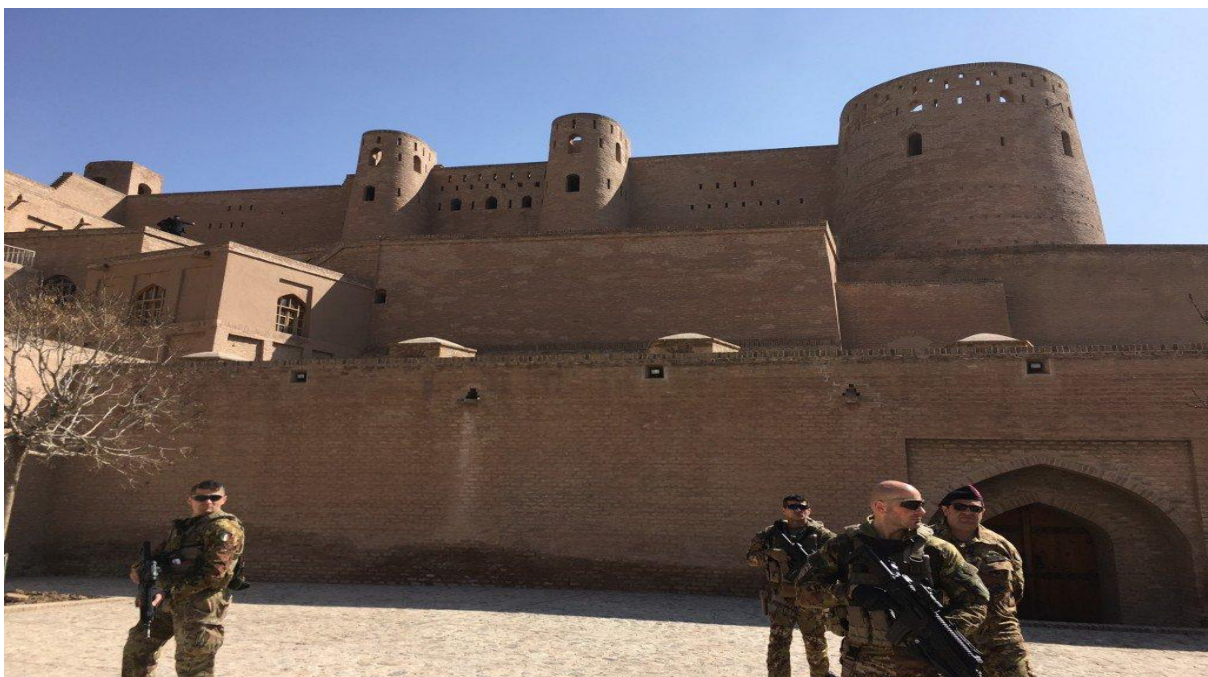
متأسفانه که افغانستان امروز یک کشور تکه تکه شده ناشی از جنگ های با سابقه طولانی به جای رسیده است که از بسیاری جوامع دیگر شدیدا در انزوای جغرافیایی قرار گرفته است یعنی که روابط این کشور با دیگر جوامع محدود و خدشه دار گردیده که این محدودیت ها شامل نابرابری و عدم دسترسی به زیرساختها و منابع چه در سطح داخلی و چه در سطح موگرافیکی بیشتر شده است. باید در نظر داشت که پرورش یک جامعه به راست گویی و عاری از جنگ و تنازع که در آن جامعه تنوع قومی نیز وجود داشته باشد در صورت تن دادن به شناخت رسمی و درک درست از مزایایی اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی خود زمینه را برای توسعه آن جامعه در کل بخش ها مساعد میسازد اما نه آنکه این تنوع قومی به حیث یک مانع در جلو رسیدن به اهداف توسعه خاص جامعه قرار گیرد - لذا با تاکید همه جا نبه میتوان گفت که یک بخش از راه حل این مشکل در تبلیغات سازنده و در بحث و گفتگو های عمومی و مردمی برای ترویج درک فرهنگی سازنده و کارایی و افزایش آگاهی ناشی از دیالوگ های آشتی ملی نهفته است که این خود کمک همه جا نبه و چشمگیر در نیل به اهداف گسترده تر و ایجاد روابط حسنه و صلح و صفا و توسعه اقتصادی در افغانستان خواهد بود.

افزون بر گفت و مگوها؛ من به شهر باستانی هرات جای که من شاهد شاهکاری های فوق العاده از معماری آن شهر میباشم پرواز کردم و از تحت ترمیم به تازه گی از ارگ

(ارزش به همسان ارگ حلب و اربیل در عراق) و مسجد جامع هرات بازدید نمودم که با دیدن آن معماری‌ها شگفت‌انگیز شدم و بویژه از مناره‌های منحصربفرد که همچو سر به فلک در جای خود استاد اند متحیر شدم.

دلچسپ است تا چشم دید خود را از این سفر با شما شریک سازم که من چگونه با تمام این گنجینه‌های معماری هرات آشنا شدم و یا چسان این معماری نظرم را بخود جلب نمود؛ البته که من در موارد مختلف وقتی با مشکل روبرو می‌شدم از دوست نزدیک محلی خود که آقای نصیر (Nasir) بود تقاضای کمک مینمودم و این دوست محلی من همیشه مشتاق آن بود که از تاریخ و سوابق معماری‌ها و آبدات این منطقه برای من حکایه نماید مثل که اکثر این گنجینه‌ها و این معماری‌ها در دهلی و یا در سمرقند امروزی دیده میشوند با اطمینان کامل میتوان گفت که بیساری از معماری‌های قابل بازدید از میراث جهانی در هند موقیعت دارد مثل قطب منار که در خارج از دهلی نو واقع است شاید که بزرگترین نماد معماری هند و افغانستان و معماری اسلامی باشد و همچنان میتوان گفت که معماری‌ها و گنجینه‌های تاریخی هرات و سمرقند در ارتباط تنگاتنگ جاده ابریشم بوده باشد از اینکه معماران و استادان کار از همین جاده در رفت و آمد بوده اند که در طول تاریخ آثارشان را در این حوزه بجا مانده اند.

در افغانستان، تاریخ، اشغال و ادامه مخالفت‌ها و دیگر همه چیزها چنین به نظر می‌رسد که بطور کامل در هم تنیده اند.



نیروهای نظامی ایتالیایی مستقر در ارگ باستانی در شهر هرات

در آنجا «هرات» در طول زمان مصروفیتیم به مفهوم واقعی کلمه دریافتم که در ارگ شهر هرات نیروهای نظامی کشور ایتالیا جابجا و مستقر شده اند من این مطلب را با

برخی از افسران عالی رتبه ناتو در آن جا در میان گذاشتم و بدون شرم به یک قوماندان ایتالیایی که کاملاً مسلح بود و در اطراف ارگ هرات مصروف گشت زنی بود تا از هر کنج و کنار این محل واریسی نماید و در تلاش تامین امنیت باشد اما نه به آن شکل که افغانها نتوانستند متوجه امنیت کشور خود شوند در یک بررسی دقیقتر از مدرسه سلطان حسین بایقرا گفتم که این میدان وسیع به احتمال قوی میتواند که توسط دشمن ماین گذاری شده باشد چنانچه در بین چهار منار این مدرسه تیم از ماین پالان محلی بنام هلوترست (Halo Trust) در جستجوی ماین های فرش شده و نا انفجار شده بودند آنها من را که میخواستم داخل محوطه شوم تنها بعنوان یک خبرنگار اجازه ورود دادند که هر نوع خطر احتمالی را من خود پذیرفتم البته که نه بعنوان یک توریست .



کار تزکیه ماین ها توسط ماین پالان در هرات

یکی از ما ماین پالان گفت که ما تا هنوز دوما ماین را دریافته و آنرا خنثی کردیم و ده امر واحکام ماین های انفجار نشده را داریم که باید در جستجو آن ما ینها شویم من به یکی از کارشناسان هلوترست گفتم اکنون کل این منطقه خارج از هر نوع محدودیت به رفت و آمد عا برین باز است چنانچه چندی پیش یکی از بچه ها در اینجا به ماین اصابت کرد و در اثر آن پای خود را از دست داد که باید در این مورد جدی باشید .

معهدا میتوان گفت که امروز در افغانستان حتی مکان های تاریخی باستانی نیز مصون و صلح آمیز نیست .

چیزی زیاد در اینجا سوال است : بحث های مثبت در مورد تاریخ فرهنگ باستانی

بطور کلی بمفهوم تشویق مردم ویادآوری از افتخارات تاریخی ملت ها میباید اما بحث ما در مورد تغییرات چشمگیر در فرهنگ افغانستان چیزی دیگری است و آن اینکه کسانیکه حمله و تجاوز امریکا و بریتانیا را بر افغانستان و اشغال کنونی دوامدار افغانستان را توسط «ناتو» و متحدان آن به بررسی میگیرند شاید به این نتیجه رسیده باشند که در اینجا اکنون در قبال اشغال این کشور یک خاموشی مطلق حکمفرما است تا جاییکه حتی در واقع خود کلمه اشغال به سختی توسط مردم شنیده میشود در عوض آن به زبان حرفه ای (jargon) کلمات و واژه های نظیر «حفاظت» و «دفاع» و «کمک بین المللی» به شدت تمام و بطور سیستماتیک به روح و روان از مردم افغانستان گذاشته ویا تزریق میگردد و فرهنگ که از قرن های طولانی پدیده ای برای عشق و شور و آزادی خواهی و استقلال طلبی ارسته میباشد اکنون چنین به نظر میرسد که این شور و شوق و جذبه ای فرهنگی در افغانستان نابود ویا در هم شکسته در حالیکه افغان های قهرمان و وطن دوست و آزادی خواه در برابر همه تجاوزات گذشته بریتانیا مقاومت نموده اند چنانچه برخی از این افغان ها در مقابل تجاوز اتحاد جماهیر شوروی نیز دست به مقاومت زدند ؛ اما متأسفانه که امروز در این کشور نی کدام سازمانی و نی کدام وحدت (ملی و مذهبی) در مقابل اشغال غرب بملاحظه میرسد.

من جاوید «امین» دانشمند از اکادمی علوم اجتماعی افغانستان را در یک اتاق کوچک از نگهبانان در مقابل موزه هنرهای مدرن افغانستان در کابل ملاقات نمودم من از او پرسیدم که آیا اهل هنر ویا گروهی از روشنفکران افغان اشکاراً بر ایالات متحده امریکا مبنی بر اشغال کشورشان توسط نا تو و امریکا انتقاد مینمایند؟ او در مقابل این سوال اینطور پاسخ داد: من هیچ یک کسی را سراغ ندارم که بالای ایالات متحده امریکا ویا متحدین غربی او اشکاراً انتقاد بنماید ؛ چونکه حکومت به ساده گی اجازه همچو فرصت ها را نمیدهد تا کسی به انتقاد بالای امریکا سخن به لب آورد ؛ با وجودیکه من خود شخصاً این عمل امریکا را دوست ندارم .. من اکنون مامور دولت افغانستان هستم ، برادر و خواهر من همین اکنون در امریکا زندگی میکنند و به ارتباط روشنفکران و اهل هنر افغانستان باید صریحاً بعرض برسانم که آنها بدون اجازه دولت و بویژه بعد از بسر قدرت آمدن حامد «کرزی» با کمک غرب به حیث رئیس دولت کسی امریکا و متحدین امریکا را در محافل و گردهمایی رسمی اشکاراً نکوهش و انتقاد کرده نمیتواند .

یک روشنفکر برجسته ای افغانی آقای امید «شریفی» از طریق تلیفون بمن چنین توضیح داد : که شما در ولایات افغانستان تا هنوز رسامان و نقاشان را نمیتوانید ببینید که آنها تصاویر و پورتریت های از شهروندان خود را که توسط بمب افگنی های هواپیماهای بدون سرنشین امریکا زندگی شان را از دست داده اند ترسیم و نقاشی میشود اما نی در کابل.

باید خاطر نشان سازم که من به تلاش کار میکنم تا با آن مردم ملاقات نمایم که آنها بر اوضاع موجود کشورشان روشنی بیشتر اندازند و در نهایت امر ترسیم دقیق و همه جانبه از اوضاع و خیم موجود را عرضه بدارند .

بهر صورت من با یک خبرنگار زن جا پانی در کابل ملاقات کردم که او تقریباً به مدت یک ربع از قرن در افغانستان زندگی میکند ؛ ارزیابی او از وضعیت افغانستان تا حدی زیاد بد بینا نه بود؛ و او وضع را چنین تصریح نمود:

« افغان ها در حال حاضر بسیار انتخاب کمی دارند... و این صد در صد درست و صحیح است که در عقب دولت حامد «کرزی» امریکایی ها استاد اند ... افغان ها ابداً دخالت بیگانه ها را در امور کشور خود نمی خواهند و در طول تاریخ نه خواسته اند اما به زودی آنها آموختند و یاد درک کردند که پول چگونه یک نقش مهم را بازی میکند بتاسی از همین اصل اکنون کل فرهنگ افغانستان در حال تغییر است تا جایکه حتی بعضی ها از عناصر عمده و از بخشهای اصلی مهمان نوازی افغانی را که یک رکن پذیرفته شده ای از «پشتون ولی» افغان ها بود صرف نظر نموده و نمیخواهند که پول خود را به مهمان نوازی مصرف کنند و یا وقت فراغت خود را در این مورد به هدر بدهند .»

من از دوکتور «مسعودی» پرسیدم که چرا فرهنگ و کلتور افغانی عمل شوروی ها و شعار برابری طلبی یا تساوی گرایی آنها را که در اجندای کارشان بود و این خود یک ارمان محوری جا معه پنداشته میشود نه پذیرفتند در حالیکه اکنون در مقابل تجاوز و حمله و دوام اشغال کشورشان توسط غرب از خود هیچ واکنش نشان نمیدهند؟ و آن را تحمل میکنند ؛ غربی های که به گسترش نابرابری ؛ ناامیدی ... دامن میزنند چونکه نابرابری خود محصول جامعه سرمایه داری است ؟ او در برابر این سوال من پاسخ عا شفا نه ای داد و چنین گفت :

بزرگترین اشتباه شوروی ها در افغانستان این بود که آنها بدون تامل به دین و آیین و به معتقدات مردم حمله کردند ؛ اگر آنها در قدم نخست برای تاسمین تساوی و برابری میخواستند گام بردارند بهتر بود که آنها به آهستگی بدون شتاب زدگی در مورد تناقضات دینی و مذهبی کار مثمیری مینمودند که اغلباً در آن صورت شاید که عملکردشان کارایی می افتید ؛ ولی آنها تمام عقب مانگی ها و نارسایی ها را بردوش دین و مذهب مهر و تاپه زدند و شروع به سرزنش دین و مذهب نمودند که این نوع برخورد آنها زمینه را برای تبلیغات ضد خود توسط دشمنان خود و در راس توسط ایتلاف غرب علیه خود مساعد ساختند که دشمنان شوروی ها این عمل شورویها را به شدت در تحت انتقاد مردم مذهبی و دینی قرار داد .

پس به همین دلیل است که چرا حمله و هجوم غرب بصورت موفقانه قابل تحمل مردم قرار گرفته است ؛ شما به دوران تسلط و زمامداری دولت حامد «کرزی» نگاه کنید

که در طول دوره حکومت او ایالات متحده امریکا مردم افغانستان را با شیوه‌ها و برخورد‌های چندی متقاعد ساخت که حمله و تهاجم از جهتی «مثبت» باید پنداشته شود که غربی‌ها دین و آیین و فرهنگ مردم افغانستان را احترام گذاشتند و این برخوردهای احترام‌آمیز خود را به دین و فرهنگ مردم افغانستان تکرار در تکرار داخل میثاق و کنوانسیون ملل متحد ساختند و خود را رسماً مکلف ساختند که به دین و فرهنگ مردم افغانستان احترام نمایند و از سوی دیگر آنها در ارتباط وضع افغانستان توسط سازمان ملل متحد تصمیم مشترک گرفتند و با استفاده از پیمان «ناتو» یک گروه بزرگ از کشورهای را در زیر یک چتر بسیج نمودند و یک پروتکل درخشان و موثرکاری را بخاطر اهداف و تعاملات آینده خود در افغانستان به تصویب رساندند و آنچه که به آنها مربوط می‌شد آنها هرگز چیزی را بطوریکه انجام ندادند بلکه هر تصمیمی را که اتخاذ کردند آن تصمیم را توسط یک اجماع بین المللی از طریق سازمان ملل متحد صحت‌گذاری نمودند و با هم یکجا تصمیمی گرفتند که بمردم افغانستان کمک نمایند حالانکه اتحاد جماهیر شوروی در این مورد تاءمل نکرد و برای توضیح و روشن شدن موضوعات آنچه که مردم افغانستان چه اندیشه دارند فرصتی بخود ندادند بلکه بلافاصله به تاخت و تاز خود در تمام جبهات پرداختند و تمام پرابلم‌ها و عقب‌مانی‌ها را بدوش دین و مذ‌ه‌ب حواله کردند که نتیجه اعمال خود را اکنون شاید ملاحظه نموده باشند .

یک کارشناس فرهنگی روسیه در کابل در مخالفت با اشغال افغانستان توسط غرب ؟ هنر ضد غربی ؟ با طرح سوالات من شگفت زده شد .

نخست از همه باید دانست که این گروه طالبان است که آثار هنری باستانی را در افغانستان از بین بردند و در پی نابودی همه آثار هنری باستانی در این کشور هستند و در پهلوی از بین بردن آثار هنری باستانی همچنان به وضعیت اقتصادی و اجتماعی این کشور نیز ترحم نکرده و در راه توسعه روند اقتصادی و اجتماعی این کشور موانع زیادی را ایجاد نموده‌اند و بدین وسیله زمینه‌ساز و ناامیدی مردم افغانستان را بار آورده‌اند. عمق عدم توسعه اقتصادی - اجتماعی در این کشور آنقدر بیشتر شده که افغان‌ها اصلاً تصور آنرا نداشتند. داده‌ها و ارقام نشان می‌دهد که سطح بیکاری در افغانستان همین‌اکنون در حدود (60) فیصد می‌باشد و در کنار این همه نابسانی‌ها یک چیزی را که همیشه باید بخاطر داشت اینست که مردم افغانستان آنچه که تاریخ نشان داده است مردم سرشار و با افتخار و آزادیخواه بوده و در عین زمان باید بعرض رساند که این مردم بسیار صبور و متحمل و بردبار نیز می‌باشند. بروید و ببینید گورستانی در بریتانیا را که این گورستان در سال (1879) برای مرده‌های انگلیسی‌ها ناشی از جنگ دوم افغان انگلیس ساخته شده است اما با وجود این همه جناح‌های تی که انگلیسها در افغانستان در هنگام جنگ‌های شان انجام داده‌اند ولی هرگز به تخریب و انهدام آثار هنری باستانی این

کشور مرتکب کدام عمل جنا یتکاری نه در جنگ های گذشته و نه در این جنگ های تازه شده اند.

این یادآوری کاملاً درست است و من هرگز از کسی در این مورد نشنیده ام که گفته باشد و یا بگوید که انگلیسها آثار هنری باستانی و سنتی افغانستان را نابود ساخته باشند و بطور فشرده میتوان گفت که در همین لحظه کنونی آن تمام جنا یا تی راکه انگلیسها در افغانستان در گذشته ها انجام داده بودند توسط مردم افغانستان به فراموشی سپرده شده است . اما اینکه مردم افغانستان جنایات دوران های قدیم انگلیس ها را در کشور خود فراموش کرده اند آن همه اینطور نیست بلکه هیچ کدام افغان ما یل نیست و یا اصلاً نمیخواهند که آن اعمال جنایکارانه ای انگلیسها را کسی بخاطر آنها بیاورد چونکه آنها از یادآوری آن متاثر و غمگین میشوند و به یاد آن می افتند که همچو جنایات توسط امپریالیزم غرب صورت گرفته است . نه یکبار بلکه بار بار وقتی که من به موضوع اصلی و به عناوین تاریخ مد رن افغانستان دقیقاً نظر انداختم و یا آنچه را که مشاهده نمودم و چنین دریافتم که امپریالیزم غرب چگونه موفق به فریب اتحاد جماهیر شوروی شد که شوروی ها در سال (1979) بالای افغانستان تجا وز نمایند و بعداً چگونه توانستند که فرومایه ترین دسته ای از متعصبان مذهبی یعنی مجاهیدین را مسلح ساختند و سپس چگونه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی را در روند نا بودی کامل قرار دادند.

غربی ها در افغانستان هر آنچه را که انجام دادند البته بامد نظر گرفتن به «احترام زیاد» به ملت و به عقاید و سنن و بویژه با یک روش خاص به دین و به مذهب مردم افغانستان . من دوست دارم تا از یک شاهد نامریی در یک صنف از تاریخ معا صر در پوهنتون امریکایی افغانستان نقل قول نما یم که به معنی واقعی کلمه در این نهاد علمی که اکنون از شهرت بلندی برخوردار است شاگردان و نسل جوان راجسان شستشوی مغزی مینمایند و چگونه به نخبگان غرب آنها را از همین اکنون مطیع و فرما نبردار میسازند . به ادامه صحبت ام با ید بگویم و آن اینکه وقتی که ما از کناره شفاخا نه جمهوریت عبور میکردیم ؛ شفاخا نه ای ده منزله جد ید با ظرفیت (350) بستر که به کمک دولت چین در سال (2004) ساخته شده است با دیدن این شفاخا نه راننده ام آقای **ظاهر** آه کشید و گفت : این واقعاً که یک هدیه بزرگ از چین برای ما است – چینیایی ها براستی که مردم کاریگر و کار کشته اند – همین طور نیست؟

آنها بیشتر مشتاق و شور و شوق زیاد به کار و زحمت دارند آنطوریکه من آنها را به دقت نظاره کرده ام ؛ شور و شوق سوسیا لیستی ؛ یعنی که آنها به عمران و آبادی کشور خود و جهان صادق و کوشا اند که این علاقمندی و این تمایل به کارشان کاملاً خلاف نهیلیزم غربی و فرد گرایی میسازد .

آنها باید کشور خود را دوست داشته باشند .

که البته همینطور هم است .

.... افغانستان یک کشور فقیر و ضعیف است .. با گفتن این جمله چهره آقای طاهر ناگهان غمگین شد و گفت : مردم ما کشور خود را دوست ندارند ، آنها برای بهبودی و عمران کشور خود کار نمیکنند ، آنها محضاً برای خود و خانواه های شان کار میکنند .

.... شما میدانید که تفاوت ها در قبل چه بود ؟ من با شنیدن حرف های آقای طاهر قبل از همه با دستم یک ژست انتزاعی نمودم و گفتم بلی بسیار تفاوت اودوباره با یک پوزخند پاسخ داد:

نه چیزی اجتماعی باقی مانده و نه هم چیزی خواست سوسیا لیستی .

بهر صورت ، من در قسمتهای مختلف شهر کابل درخیا با نها و در کوچه ها و در چهاراهی ها اکثر شهریان شهر کابل را متوقف میساختم و تلاش بخرچ میدادم تا از گفتگو که با آنها مینمودم چیزی از موضوعات و از مسایل اساسی و حیاتی در این کشور درک بنیادی و اساسی بدست آورم و از دهن آنها بشنوم از اینکه چه چیزی اجتماعی از چپی ها در افغانستان به ارث مانده است؟ و یا آیا «آزادی سازی» غربی حد اقل در این کشور باعث پیشرفت و توسعه اجتماعی شده است؟ و آیا در ستان ندارد زندگی مردم چیزی بهبودی قابل ملاحظه رونما گردیده است ؟ این پرسش های بود که من در دیدار با آنها میکردم . باید اظهار نمود که اکثر پاسخ ها غم انگیزه و مایوس کننده و رقت بار بود، تنها کسانی که در جزو تام های نظامی غربی ها، در سفارتخانه ها ، در سازمانهای غیر دولتی و یا با پیمانکاران بین المللی کار میکردند و یا از طرف این نهاد ها و موسسات استخدام بکار شده بودند جواب های شان توام با خوشی و رضایت بود .

من قبلاً توضیح داده بودم که اکثر مردم در ولایات و در محلات دور دست از مرکز ولایات کشور بیکار اند ، و سطح بیکاری در بین فارغ التحصیلان رشته های مختلف پوهنتون ها بیش از (80) درصد میباشد .

در شهر هرات که تقریباً نیم میلیون جمعیت دارد هر روز صفوف و قطارهای طولانی را با چهره های افسرده در مقابل قونسلگری ایران تشکیل میدهند - من گفته بودم که در حال حاضر ده ها هزار نفر افغان به آن سوی مرز مهاجرت نموده اند و افغانهای که میخواهند فامیل ها و خویشاوندان خود را که در ایران مهاجر اند ملاقات نمایند باید برای اخذ ویزه مبلغ (300) یورو تا بازگشت به امانت و یا بقسم تضمین بگذارند .

من از یک باشنده هراتی پرسیدم که در هرات چه چیزهای تولید میشود ؟ و او در پاسخ سوال من بدون طنز گفت : عمدتاً قدری پودر لباس شویی و یک اندازه هم بیسکوت . در مرکز اکثر ولایات کشور عاید ماهوار یک خانواده طور وسطی مبلغ بین (2300) تا (2500) افغانی میباشد که معادل (30) دالر امریکای میشود .

آب قابل شرب که توسط دولت تهیه میشود همان اندازه آب است که به سختی ضرورت موسسات دولتی را مرفوع میسازد و اما مردمی که در آنجا ها زندگی میکنند خودشان برای خود چاه ها حفر مینمایند تا آب آشامیدنی بدست آورند .

محصول برق اکنون در افغانستان بسیار بلند است و بطور وسطی از با بت صرف برق یک خانواده در کابل ماهوار در حدود (35) دالرامریکایی به دولت می پردازد و قابل تذکر است که بسیاری از فامیل ها در کابل از داشتن برق محروم اند یعنی بدون تنویر با برق زندگی میکنند تهیه برق و حتی آب آشامیدنی در افغانستان اکنون به یک معامله تجارتي درآمده است نه بعنوان خدمات اجتماعی از طرف نهادهای دولتی و خصوصی .

در سابق خدمات حمل و نقل و انتقال شهريان کابل بدوش دولت قرار داشت که دولت این خدمات را با داشتن سرویس های شهری انجام میداد ولی اکنون این خدمات را سکتورهای خصوصی و شخصی با داشتن چند عراده بس های محدود با بدست آوردن کرایه زیاد از عابرين و شهريان پایتخت که بدست می آورند بصورت میگیرد

در افغانستان تعداد زیاد مکتب های دولتی وجود دارد که صرف بنام مکتب های آزاد و مجانی یاد میشود ولی شاگردان با پول خود کتاب و پنسل و یونفورم و دیگر وسایل ضروری را تهیه مینمایند .

شاید که شفاخانه ای ده طبقه ای جمهوری که یکی از ساختمانهای چشمگیری میباشد شفاخانه ای که به کمک دولت چین در کابل اعمار شده است یک تحفه ای با ارزشی برای مردم افغانستان باشد - و نه از طرف غربی ها .

یکی از شگفتگی و شگفت انگیزی همانا افسانه ای به اصطلاح بزرگ کمک های ایالات متحده امریکا و اروپا در افغانستان است که گوشها را کر نموده است یعنی کمک مبالغه زیاد پولی ، بلی همان مبلغی که امروز در کابل برای حفاظت و مصونیت و زندگی پرتجمل حا میان مالی ، خانواده های غربی و کارشنا سان و ده ها هزار نفر غربی که به میلیون ها تن دیوارهای کانکریتی برای حفاظت آنها ساخته میشود و یا دروبین های با تکنالوژی بالا و سیستم های نظارتی با آن پول های کمی غرب خریداری میشود که این کمک ها اصلاً هیچ درد مردم افغانستان را دوا نمیکند .

من که به بیش از صدها نفر افغان صحبت کردم از هیچ یک از آنها واژه ای سوسیالیزم را نشنیدم که به زبان آورده باشند و من چنین می اندیشم که این کلمه فوق العاده از فرهنگ مردم افغانستان زدوده شده است . چونکه هیچکسی آماده گی نداشت که واژه ای سوسیالیزم را به زبان آورد .

آنها یعنی مردم افغانستان در واقع ممکن واژه و کلمه سوسیالیزم را به شکل یک آرمان و یا بشکل یک تمایل و علاقمندی یاد کنند ، بهر صورت در اینمورد دوست جا پانی ام در کابل بمن گفت صحبت کردن در مورد سوسیالیزم صحبت تشویقی نیست چونکه صحبت پیرامون آن در شرایط کنونی ممکن باعث ظهور پرابلمهای زیادی شود .

موفقیت « گزری » غرب :

رویه‌مرفته یکی از زن های کارشناسی محلی و مادر یکی از سازمان نهایی بین المللی در کابل به من چنین گفت:

طرح و پلان ستراتژی ملی آموزش و پرورش برای افغانستان محضاً تدوین شده ،
بودجه تحقق این پلان را غرب کمک می نماید اکثر نشست ها و جلسات برای انطباق
این پلان در سفارت ایالات متحده امریکا در کابل و یا در شعبه بانک جهانی برگزار شد ،
وزارت معارف افغانستان در مورد محتوی این پلان چیزی نمیگفت و یا بسیار روشنی
کمتر می انداخت و آنهم در تحت دیکته مستقیم کشورهای غربی . این ما موراز معرفی
منبع این خبر خودداری کرد و افزود که با معرفی منبع این خبر شاید که وظیفه ام را از
دست بدهم .

و بعداً کمی به روشنی چنین توضیح کرد:

تصمیمگیری سیاسی به ارتباط پلان و طرح آموزش و پرورش در افغانستان با
پیشنهاد و سهمگیری مستقیم کشورهای اهدا کننده و یا کشورهای دونه صورت گرفت که
اکثر این کشورهای اهدا کننده و یا دونه کشورهای غربی اند؛ وزارت آموزش و پرورش
با داشتن ظرفیت محدودی نقش کمتری را در تهیه پیش نویس پلان سوم (!!!) داشت
و آن به این مفهوم که به جای ایجاد ظرفیت دولت ، کشورهای کمک کننده در حال بدست
گرفتن نقش رهبری در تغییر نظام آموزش و پرورش بوده و این یک پلان آموزش و پرورش
بی ثبات و غیر تضمین کننده برای افغانستان چیزی دیگری نمیتواند باشد .

هما نظر که توسط تمام کشورهای مشتری از غرب آموزش و پرورش در افغانستان
دستکاری شده و یا میشود فقط بخاطر خدمت گذاری به منافع غرب میباشد و چنین
انتظار برده میشود که کتله عظیمی از دانش آموزان بدون چون و چرا بجای
وطنپرستی به کشورهایشان در خدمت منافع عمده خارجی ها قرار گیرند .

و با در نظر داشت همین اصل است که امروز در افغانستان تمام جریانات اطلاع رسانی
از طریق کانالها تاحدی زیادهی تحت تاثیر منافع خارجی قرار دارد بشمول رسانه های
اجتماعی ، شبکه های تلویزیونی و همچنان رسانه های چاپی در کشور .

روحیه افسانوی از مقاومت و شجاعت مردم افغانستان (امیدوارم که موقت و گذری
باشد) بطرز وحشیانه در تحت نظارت و القاءات مبلغان حرفوی خارجی بیشتر شکسته
و پژمرده شده است .

مشتی از آن کسانی که در همکاری با نیروهای اشغالگر هستند نه تنها که خود را از
انظار عامه پنهان نمیکنند بلکه از وضعیت و آسایش که نصیب حالشان شده است
افتخار و به خود می بالند و حتی بدون شرم حاضر اند که نماد و سمبول از خدمت گذاری
و روابطشان را با غرب و نهاد های غربی بر آستین و سینه ای خود نصب نمایند و اقیعت

امروز در کشور چنان است که اشغال را حتی دیگر اشغال نه میگویند بویژه نخبگان افغانی که آنها به نسبت سخنوری و خردمندی خود باحرکات اکروباتیک و شرجه زدن خویش از نظام پاداش هم دریا فت میکنند کلمه اشغال را به لب نمی آورند .

مردم افغان در حال ترک از وطن اند :

افغانستان هر روز و هر ماه بصورت برگشتنا پذیر با استعدادترین پسران و دختران خود را از دست میدهد.

دوست جاپانی ام خانم ماتسو یوشی (Yukiko Matsuyoshi) دیپلمات ارشد سابقه و متخصص آموزش و پرورش سازمان ملل متحد در مورد روند کنونی آموزش و پرورش در افغانستان که او چندین سال در افغانستان ایفای وظیفه نموده است چنین اظهار نظر نمود: اکنون در افغانستان بعد از سقوط امارت طالبان ؛ طبقات اجتماعی مجدداً بوجود آمده است ، اما در عین زمان چنین به نظر میرسد که در این کشور اکنون از کدام ایدیولوژی مشخص نام برده نمی شود و یا اصلاً وجود ندارد – مردم محضاً بدنبال رفتن راه خود هستند، فساد، تجارت خشخاش در اوج رونق خود است و ثروت مندان مصروف اعمار کاخ ها و خانه های رهائشی مدرن و زندگی تجملی خود هستند ، بدبختی و سیاه روزی در حومه شهر گلو بینوایان و مردم فقیر را می فشارد و اکثر مردم از زندگی آینده خود به اطلاعات دسترس کامل ندارند- برای آنکه زنده بمانند الزاماً از خانه و کاشانه و از وطن خود راه سفر به دیا ربیگانگان را درپیش میگیرند و نمیدانند که به کجا پناه ببرند مردم مستعد و مردم که در دولت مامور و کارمند اند ، نسبت به بقیه مردم افغانستان بیشتر در فکر ترک از وطن اند .

همه و یا اکثر مردم ترجیح میدهند که به کشورهای غربی برای دریافت سرزمین موعود مهاجرت نمایند به سرزمینی که برخی ها با لاف و گزاف از محل زندگی و از خانه های رهائشی از دیسنی لاند (Disneyland) هولی اود (Hollywood) و از کاخ ها جرمنی (German Castel) تصاویر دلکش و رنگه میگیرند و آنرا از طریق میدیا به نشر می سپارند که این خود شور و شوق مهاجرت را در ذهن آنها یکه میخوانند و وطن شان را ترک کند انگیزه ای ایجاد میکند .

همچنان باید خاطر نشان سازم که من در روی طرف دیگر سکه در اردوگاه های پناهندگان وحشتناک دریونان ؛ در اردوگاه کاله در فرانسه ، مردم که از ترکیه حین عبور از دریا به کشورهای اتحادیه اروپا در آب غرق میشوند صحنه های دلخراشی است که ذهن را متاثر میسازد و این چیزی است که اکثر مهاجرین به همچو سیاه روزی روبرو اند . با وجودیکه افغانها به همچو مشکلات دست و پنجه نرم میکنند ولی هیچ کسی تمایل نشان نمیدهد که در این کشور نظام سرمایه داری برقرار شود و یا نظام سوسیالیستی و این خود نشان میدهد که مردم علاقمند بحث و گفتگو در مورد آینده کشورشان نیستند

چونکه تصمیمگیری در اینمورد در جای دیگری و توسط دیگران صورت میگیرد .
 مطلب قابل یادآوری دیگر اینکه اکنون خیا بانها های شهر کابل با تصا ویر چهرهای
 رهبران اتحا دشمال (که بعضیها آنها راداغ ولکه زخم نیز میگویند) تزین گردیده است
 و هنگامیکه من با موتر خود در سرک ها و خیا بانهای شهر کابل دوره میزدم نظرم در
 هر گوشه و کنا رخیا بانها به تصویر احمدشاه «مسعود» که در دوران زما مداری حامد
 «کرزی» رسماً قهرمان ملی پنداشته شد می افتید .
 من بیش از صد کیلومتر به سمت شمال برای دیدن و تماشای مقبره «مسعود» به دره
 پنجشیر سفر کردم تا مثل دیگر زائرین شصت د ستم را به مقبره او بمالم - مقبره ایکه
 همچو شبیهه نمای هیولا با زرق و برق در وادی پنجشیر ساخته شده است و من در طول
 سفر خود تا اینجا بسا مردم را دیدم که در ایام روزهای تعطیل به تماشا و حتی برخی ها
 بخاطر دوعا گوی به رهبر شان اینجا به زیارت می آیند .



آرامگاه احمد شاه «مسعود» در دره پنجشیر

احمد شاه مسعود ضد شوروی و جنگجوی ضد کمونیستی ، یقیناً «قهرمان» که یاد بود
 و خاطره او توسط رژیم طرفدار غرب مرتب و اراسته شده است و پیوسته آراسته میشود .
 من در راه سفر به دره پنجشیر در دوطرف جاده چند تانک و چند وسیله نقلیه زره پوش
 از کار افتاده شوروی ها را دیدم و با ملاحظه آن وسایل جنگ های فرسایشی گذشته این

کشور را بخاطرم آورد و در ادامه سفر نظرم به یک دهکده تخریب شده افتاد که آن قریه را بنا م قریه دشتک (Dashtak) یاد میکنند در این قریه خانه های تخریب شده از خشت های نظیری که در ساخت قبرستا نها از آن کار گرفته میشود و به نظر انسان مانند یک بنای تاریخی نفرت انگیز جلوه میکند کار گرفته شده بود که نظر مرا نیز بخود جلب نمود.



قریه تخریب شده در دوران جنگ ها واقع در شمال

من از این دهکده (شهرک) چند عکس و تصویر گرفتم و تصاویر را بغرض شناسایی کامل آن به دوستان ام در کابل ارسال نمودم و خواستم بدانم آنچه را که من احساس میکنم که دانسته ام که این شهرک در کنار رودخانه احاطه شده توسط کوه های خیره کننده را کی هاویا چه کسانی بخاک یکسان ساخته اند؟

با گذشت چند دقیقه از دوستان ام پاسخ در یافت کردم و بتا سی از آن پا سخها من فکر میکنم که این شهرک در سال (1984) توسط نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی تخریب شده است و بیمورد هم نیست از اینکه موضوع تخریب این شهرک در کتاب منتشر شده زیر عنوان «خرس به کوه میرود» توسط غرب به نقل از مشا ورین نظامی سابق از اهل اوکراین نیز ذکر شده است که به اینصورت میتوان بر حدس خویش صحه گذاشت. اما این نقل قول از مشا ورین نظامی سابق شوروی در مورد تخریب این شهرک بر ایم تاحدی قناعت بخش نیا فتاد و لازم دانستیم تا به عقب رفته و بیشتر بازنگری و تجسس نمایم

وبا در نظر داشت همین اصل من از راننده و مترجم ام تقاضا کردم بیا بید به آنطرف رودخانه برویم و از آن مردم بپرسیم که این شهرک را چه وقت و توسط کی ها تخریب شده است؟

ما در آنطرف رودخانه سه نفر باشند را از سه قسمت قریه دریافتیم این هر سه نفر از نظر سن و سال پیروکهن سال بودند و به اندازه کافی همه چیزها را آنچه که (30) سال قبل در این شهرک بوقوع پیوسته بود بخاطر داشتند؛ این هر سه نفر همزمان شهادت دادند که نیروهای جنگی احمد شاه «مسعود» پناهندگان و مهاجرین را از چندین بخش های دیگر از دره را به اینجا آوردند و قبل از آنکه جنگ درگیرد همه مهاجرین محل را ترک کردند و در زو خوردی که صورت گرفت تمام خانه های گلی این قریه تخریب و از هم پاشید بدون آنکه کدام کسی غیر نظامی در این قریه مرده و یا کشته شود.

باید بخاطر داشته باشیم که در اینجا هر کس بزعم خود از اکثر رویدادها تفاسیر مختلف مینمایند با این حال تجزیه و تحلیل از تاریخ مدرن افغانستان منتشر شده توسط غرب و رژیم افغان در میان مردم افغانستان جا نداشته و مردم افغانستان همه اطلاعات و داده ها را که توسط این منابع منتشر میشود به اتفاق آرامشکوک و وحشتناک و یک طرفه می پندارند. بهر صورت من بصورت قطعی چنین تصمیم گرفتم که در سفره دوباره ام به افغانستان این محل را دوباره خواهیم دید چونکه به نظر من دیدن دوباره این محل حتمی و ضروری میباشد زیرا که آینده افغانستان یقیناً به درک از رخدادهای گذشته که در این کشور رخ داده است تعلق میگیرد.

بالون بزرگ (zeppelin) هنگام هوابرد با آوازهای یکنواخت و وزوز در نزدیکی بگرام معلق در هوا بر پایگاه نیروی هوایی ایالات متحده امریکا بمنظور نظارت و ترصد دیده میشود که همسان هواپیماهای بدون سرنشین رامیتوان بفرز شهرک بل مشاهده کرد ولی نمای این بالون بزرگ در ساحه بگرام با افت چشمگیر از عقب کوها ترسناک و وحشتناک دیده میشود.



بالون بزرگ (huge zeppelin)

پایگاه نیروی هوای بزرگ امریکا در بگرام افغانستان بمراتب بزرگتر از نیروی هوایی امریکا در انسرلیک (Incerlik) واقع در نزدیکی ادانا (Adana) ترکیه میباشد.

آیا این خود یک شاهکار مطلق ابتذال نظامی شمرده نمیشود از اینکه آنها پایگاه را بالوسیله برجهای نظارت و ترصد در همه جاها، دیوارهای پوشیده با سیم های خاردار چند لایه، کمره های نظارتی و چراغهای روشنی انداز قوی حفاظت مینمایند پس در اینصورت با این همه اهمات حفاظوی که اشغال نیست پس چه است؟

باز هم راننده ام کاملاً خون سرد معلوم میشد از اینکه من میخواستم از این با لون بزرگ «هیولا» معلق در فضا تصویر برداری نمایم و او مرا به دور دور آن دوره زند تا اگر بتوانم یک نقطه یا (spot) خوب این هیولا را تشخیص نمایم من با در نظر گرفتن محاسبه «نور» در پی دید زاویه صحیح در هنگام غروب آفتاب بودم تا آنها یکه ما را از داخل قلعه میخواستند مشاهده کنند کور گردند و در آنصورت تا ما بتوانیم که حد اقل چند تصویر مناسب از آن با لون بزرگ معلق در هوا اخذ نمایم.

من از این واقیعت کاملاً آگاه و مطلع هستم که در افغانستان هر آنچه که در حرکت و یا در حال خزیدن به ضد امپریالیزم باشد آن چیزی خزنده و متحرک را با اندکترین سوءظن و یا بدون سوءظن به نسبت ترس و وحشت که امپریالزم را بخاطر تا مین امنیت اش در خود مصروف ساخته است از بین می برد و برای آنها زندگی بشریت و مردم محل در بدل امنیت آنها اصلاً اهمیت ندارد و یا قابل حساب نیست.

هنگامیکه آفتاب غروب میکرد من سریعاً آغاز بکار میکردم.

من اکنون چنین احساس میکنم که دید و با زدید من در سفر به افغانستان حد اقل بدون بدست آوردن برخی از تصاویر اساسی مستند که بتواند یکی از نمادهای اشغال واقعی را افاده نماید ناقص است.

بنا بر این، این چیزی است که افغانستان در زیر «چکمه های آزادی سازی» غربی شد! آزادی سازی همچو محاط با سیم خاردار، بمبارد توسط جیت های جنگنده خارجی محدود در دیوارهای مستحکم کانکریتی در همه جاها، درگیری و جنگ با عناصر بنیادگرای مذهبی «اختراع و تولید بدست غرب» رو آوردن به نظام سرمایه داری وحشی و عجیب و غریب، همکاری با گروه های نادان و بی شرمانه، سلاح و سلاح بازی و همچنین سیاه روزی و بدبختی تقریباً در همه گوشه های از زندگی، نازلترین و پایین ترین سطح و استاندارد زندگی مردم کشور بروی زمین تا جایکه اکنون هیچ کس این کشور را دوست ندارد و به مردم این سرزمین به دیده حقارت نگریسته میشود تمام این اتفاقات و سیاه روزی های فوق تنها در حدود چهاردهه پس از تلاش های بجا و قهرمانانه به ساخت و ساز برخی از پروژه های عام المنفعه اجتماعی بزرگ اعم از خانه سازی و مسکن اجرا و بکارگیری شبکه ترانسپورتی و حمل و نقل عمومی شهری آموزش و سواد آموزی در سطح سرتاسری کشور، دسترسی کامل به مراقبت های صحی و همچنین تلاش برای معرفی سکولاریسم و ساخت جامعه مبتنی بر تساوی و برابری افتاد.

پیروزی به اصطلاح با شکوه امپریالیزم غربی بر یکی از قدیمی ترین و با فرهنگ ترین کشور همچو افغانستان به نظر برخی ها چنین می آمد که کامل شده است؟ بریتا نیایی ها «انگلیسها» بر این کشور با داشتن کهن ترین فرهنگ چندین مرتبه تجاوز و حمله وحشیانه نمودند و با وجود کشت و کشتا روشکنجه نتوانستند که موفق شوند و توام با شرمساری در این کشور شکست خوردند که البته هرگز مردم افغانستان آن اشغالگران استعماری را نخواهند بخشید؛ اما این متجاوزین بی شرم بعد از چند دهه انتظار با فرزندان تهاجمی و عضلاتی خود مجدداً بازگشتند که اکنون همه ای آنها در اینجا هستند. به نظر بعضی ها چنین به نظر میرسد که افغانستان ناشی از این گیرودارها و اتفاقات خسته و شکسته و خورد و به شدت مجروح و روی آن بصورت غیر قابل تصور با خاک پوشیده و لکه دار شده است.

اما من اینطور نمی اندیشم که افغانستان توسط غرب و توسط افراطگرایان مذهبی یا توسط آن هردو متحد تاریخی خرد و یا مواجهه به شکست شده باشد و یا شکست خورده باقی خواهد ماند..

آنها یکه در داخل افغانستان اند عمیقاً میدانند چونکه آنها در حال حاضر با داشتن تجارب که در طول سال ها بدست آورده اند کاملاً امیدوار بوده طعم و مزه تجارب بدست آمده شان را با داشتن امیدها و آرزوهای چشیده اند و درک نموده اند و آن اینکه این افغانستان است که در طول قرن های طولانی و هزاران سال زیسته و پابرجا باقی مانده است و در طول لحظات وحشتناک و نابودگر جان سالم بدر برده با افتخار و سربلندی نفس کشیده است من کاملاً اطمینان دارم که این کشور با فرهنگ دوباره کمر راست خواهد نمود و بر تمام مشکلات موجود فایز خواهد آمد.

پرواز؛ رانندگی یا پیاده روی بر فراز و یا از طریق کوه ها باشکوه و خیا بانهای آن بمن این احساس را با رمی آورد که افغانستان همچو یک موجود زنده و در قید حیات بمن چشمک می زند و میگوید اجازه دهید تا بشما تفهیم نمایم که من زنده ام و من میبینم که همه چیز هادر حرکت و جنبش است آن همه چیزهایی که میروند و یا می جنبند بیهوده نیست بلکه مبارزه ایست برای زنده ماندن در آینده.

**

من چندین قطعات و توتوهای کوچک اوخته کبل «سیمهای ضخیم» را بر فراز پایه های استاده در دو طرف کنار جاده دیدم، کبل و سیمهای را که با اغلب گمان با اتوبوس های برقی به اتصال و یا به تماس قرار میگرفت، برای روشن شدن این بینش ام، من یک کارمند و یا یک کسی را در روی جاده در داخل شهر کابل متوقف ساخته و از او در مورد این کبل ها و سیمهای که در شبکه افسانوی اتوبوس های برقی مورد استفاده قرار میگرفت پرسیدم- او بمن گفت: بلی این سیمها بقایایی از آن سیمهای مطول است که به اتوبوس های برقی وصل میشد، اتوبوس های برقی که از کشور

وقت چکوسلواکیا آورده شده بود و شما میدانید که این اتوبوسهای برقی توسط دخترهای مقبول و زیبا و با نزاکت رانده میشد یعنی که رانندگان این اتوبوس های برقی دختران زیبا و با نشاط افغانی بودند .

ظاهراً در آنوقت سه خط(لین) اتوبوس های برقی در شهر کابل وجود داشت که یکی از این لین ها از سینمای پامیر شروع و در با زگشت به هما نجا ختم میشد - من از او پرسیدم که این اتوبوس های برقی چه رنگ داشت؟ و قتیکه من بعضی از تصویر ویا عکس این اتوبوسها رانیده بودم رنگ سیاه و سفید داشت- وقتی که من یک کودک و طفل در حال رشد در چکوسلواکیا بودم اتوبوس های برقی شهر ما رنگ سرخ داشت و در لیننگراد شهری که من در آن جا زاده شده ام رنگ اتوبوس های برقی آن آبی و سبز بود و تعدادی دیگر شان رنگ سرخ داشت خوب به یاد دارم وقتی که این اتوبوس های برقی به سرعت رانده میشدند از باعث سریع حرکت بودن آنها یکنوع آهنگ به گوش میرسید و چنان پنداشته میشد که آنها از زندگی سخت و شوار خود ناله می کشند .

من به تصور حرف های آن زن حرفه ای قوی هیکل و تیز اندیش افتادم که او روزی با اشتیاق تمام هنگام سوار شدن به این اتوبوس های برقی بخاطر تماشا ی یکی از فلمهای ساخت شوروی بزرگ به سینما پامیر میرفت چنین حکایه نمود : اینجا سحرگاهها آرام بود ، رفتن به محل کار ویا برای بازدید از بخش های مختلف شهر ، نشستن بر روی چوکی های این اتوبوس های برقی چقدر مستریح و فرحت آور بود ، اگر هوا در شا مگاهها تاریک هم میشد برای کس احساس ترس پیدا نمیشد شهر از هر جهت آرام و مصون بود دختران راننده در عقب اشنرنگ با دهن پر خنده و با احساس خوشی از کار خود مشغول و مصروف بودند ، پرچم ها در همه بخش های از شهر در اهتزاز بود ، اینجا امید واری های نغز وجود داشت همه به آینده پرسعادت خود امیدوار بودند و هم با عشق و محبت بینهم برای ساختن و عمران این کشور از ته دل کار میکردند .

بهر صورت من گمان میکنم که رنگ اتوبوسهای برقی در شهر کابل آبی روشن بود البته که این بینش خودم بود .

من در مورد رنگ اتوبوس های برقی فکر میکردم که دفعتاً یک صدای مهیب انفجار را شنیدم و بعداً آواز بلند برک گرفتن موتر را که راننده موتر م برک زد و گفت : پنجره موتر را بالا ببر این وقتی است که ما خود را به یک محله مسکونی نهایت کثیف و خاکدان گوشه نمودیم محلی که در همه بخش های آن خاک دیده میشد و به اندازه خاک الود معلوم میشد که شاید درینجا میدان پر از خاک تمیم فوتبال مصروف بازی باشند ما خواستیم که از این جاده مسیر خود را بطرف چپ تغییر دهیم ولی باز هم در همه جا گرد و غبار فضا را ملوث و تیره ساخته بود این محله را بنام شهرک بگرامی یاد میکردند شهرک که در چند کیلومتر دورتر بطرف شرق کابل و در مسیر بزرگ راه جلال آباد موقیعت دارد . من در این وقت از قسمت فلزی دوربین ویا کمره نیکون (Nikon) خود قایم گرفته

بودم که از دستم نه افتد .

در این وقت است که رویای من در مورد افغانستان به صفت یک کشور آرام آرزومندانانه که (70) درصد بود بصورت ناگهانی تنزیل نمود وقتی به اطراف خود نظر کردم جمیع غفیری از اطفال فاقه و مصاب به سوی تغذی را دیدم ، که در کنار آن آه و ناله رقت بار از مردان و زنان را شنیدیم یعنی از آن مردان و زنانی که از روی مجبوریت از تمام گوشه و کنار کشورشان بیجا شده و به اینجا مهاجر اند ما بروی یک جاده ناهموار در حرکت بودیم تا آنکه به یک محل مسکونی رسیدیم که مردم در ساختمان های محقر گلی و خاکی و در زیر خیمه های کثیف و ژولیده زندگی میکنند ؛ عده از آنها برای ما گفتند که ما از جنگ های که در شینوار در گرفت فرار کردیم و با اینجا آمدیم دیگرها گفتند که ما از ولایات هلمند ، جلال اباد و قندهار به اینجا کوچیده ایم آنها گفتند که ما (یک هزار فامیل) از هلمند و (1000) فامیل از ولایات ننگرهار و قندهار به اینجا آمده ایم ، ما خانه ها و دار و ندار خود را از دست دادیم عده دیگری که سابق در حومه شهر جلال آباد زندگی میکردند اکنون آنها نیز در اینجا زندگی میکنند داعشی ها در اکثر قسمت های افغانستان با عملیات های مخربانه خود مردم را سر به نیست میکنند اکنون اکثریت طالبان تغییر جهت نموده و به صفوف داعشی ها می پیوندند ، جنگ فرجام نا پذیر بین طالبان و داعشی ها و نیروهای دولتی دوام دارد .



افغانستان هنوز هم میتواند پرواز نماید .

من توسط ترجمان خود از آنها پرسیدم که چگونه نا تو بطور عام و ایالات متحده امریکا بطور خاص درگیر در این جنگ هستند؟

آیا آنها نیز آدم می کشند؟

« بلی آنها فرزندان ، وشوهران وخواهران وبرادران مرا می کشند این مطلب را یک خانم که بر سر خود برقه (چادری) داشت وبروی بازو اش یک کودک رنجور دیده میشد با آواز بلند پاسخ داد. »

آنها بما گفتند که این بدبختی وپریشانی در همه جا ها حکمفرما است کشور ما از هم پاشیده برای ما دولت فاسد وورشکسته قطعاً کمک نمیکند .

خانم صدیقه یک خانم سالخورده و مسن در اوج نا امیدی با خشم و غضب فریاد زد ما هیچ چیزی نداریم ونه هم هیچ کسی مارا کمک میکند ما نمیدانیم که چه باید بکنیم؟ من در اینوقت خواستم تا از آنها تصویر برداری کنم که در این وقت تعدا از آنها بطرف موتر ما سنگ پرتاب کردند وضع رو به وخامت داشت که برود ولی من بکار خود ادامه دادم چونکه این برخورد کاملاً یک نوع برخورد شخصی بود من اصلاً ندانستم که چرا اینطور شد؟ که البته میشود دگه!

بعداً یک گروپ از مردم را دیدم که به طرف ما نزدیک میشوند ودر بین آنها یک مرد با ریش درازو یک دختر که پیراهن اش با تصویر از موش های زیبا سیاه وسفید مزین بود توجه ما را جلب کرد آنچنانیکه یکی از آستین های پیراهن این دختر خالی معلوم میشد چونکه یک دست خود را کاملاً از دست داده بود.



دختری که یک دست خود را از دست داده

صورت و نگاه های اوقا بل توجه بود و قتی که خواستم از او عکس بگیرم او بطور مستقیم

به کمره من میدید وقتیکه من لنز کمره را پایین می‌آوردم دیدن ژرف او در من چنین احساس را بار آورده‌مسازن کسیکه که بخواد به سوراخ کردن معدن آغاز بکار نماید و با اشاره در نگاه‌های عمیق خود نشان میداد که مرا از اینجا به جای دیگری با خود ببر.

چه بلای برس من آوردی؟

من خواستم و تلاش نمودم که این نگاه ژرف او را برای چند ثانیه با دقت تمام نگاه کنم، اما بعداً چشم‌انم را پایین می‌آوردم، احساس ترس و وحشت می‌کردم دل‌ام می‌خواست تا او را به آغوش کشم. او را قایم‌گیرم او را از آنجا بجای دیگر با خود ببرم؛ به نحو آنجا؛ او را بفرزندی‌گیرم او را از طریق هوا از اینجا به خانه خود انتقال دهم اما از سوی دیگر این را نیز میدانستم که این راهی چاره‌ای نیست چونکه کسی بمن این مجوز و اجازه را نمیدهد با دیدن‌های دقیق عینک‌های‌ام را دمه و غبار گرفت من زیر لب‌هایم با خود چیزهای نامنسجم را زمزمه می‌کردم و من می‌اندیشیدم که من شاهد دیدن ده‌ها جنگ می‌باشم من بارها بارها در همچو جنگ‌ها بمرگ مواجه شده‌ام با خود تصمیم گرفتم که با دیدن مواج‌ه شدن با همچو حالات آرامش را در خود حفظ کنم آنچه که در اینجا بمن چنین اتفاق افتاد نسبت به جاهای دیگری که با همچو حالات مواجه شده بودم بسیار نا در بود.

پروازم را بتاريخ چهارم ماه مارچ سال (2017) به افغانستان برنامه‌ریزی نموده‌ام، که فردای آن بعد از ظهر در نزدیکی‌های عصر بصوب کابل پرواز خواهم کرد؛ امیدوارم که این پرواز را بگیرم؛ بجا است که من در سکوت، تعهد‌ام را خاطر نشان می‌سازم که کشور آن دختر با پیراهن‌مزمین با تصاویر موش‌های سیاه و سفید زیبا و آستین خالی او را هرگز همیشه ترک نخواهم کرد.

آنکه بعداً در این کشور چه اتفاقی خواهد افتاد؟ کاملاً قابل پیش‌بینی است - در یکی دیگر از شب‌های بیخوابی‌ام آنچه که مرا به اندیشه برد اینست: که هر چیزی با زی خود را مانند یک فیلم سینمایی در داخل مغز من به نمایش گذاشت مثل: کمپ موقت بگرامی، کمپ دیگر تخلیه شده از خانه‌های مسکونی در کندوز، بعضی از ساحات فعال معدن در وسط ناحیه هرات، آن به صدها اجسام زنده گیر مانده در وسط ناحیه ششم کابل، پس از آن چندین انفجار، لاشه‌های بی‌حد و حصر از بین رفته و تخریب شده تانک‌های شوروی، ترس و رعب ناشی از نیروهای هوایی مستقر ایالات متحده آمریکا در بگرام، مقبره عجیب و غریب مسعود، بالون بزرگ (زیپ لاین)، هواپیماهای بدون سرنشین، دیوارهای کانکریتی در دورا

دور موسسات در کابل، برج های مراقبتی و نظارتی در گوشه و کنار شهر کابل و در جوار موسسات مراکز تلاشیها، پوزبندهای میان تهی انواع مختلف از اسلحه در همه جهات.

من اکنون سخت مانده و خسته ام ولی همه جانبه از این هم مطلع و آگاه هستم که من حق استراحت را ندارم نی اکنون ونه هم در این زودی ها .

من پیرامون سینمای پامیر، اتوبوس های برقی شهر کابل، بلاک «21» مکرویان به ستایل مکرورویانهای بلاک سوسیالستی، طبقه چهارم آن بلاک و مدخل آپارتمانهای شماره (2) و شماره (3) واقع در بلاک (21) پیوسته می اندیشم و در ذهنم خطور میکند، من از آنچه که در آنجا هاچه اتفاقی خواهد افتاد سخت نگران و متوجه آن هستم و آنچه که در توان دارم اگر زندگی بمن یاری کند و یا با مداخله و حشیانه آن از پا نیفتیم به نگرانی خود دوام خواهد داد .

افغانستان یک سرزمین خیره کننده و مجروح و مبتلای به زخم و حشتناک و کاری شده است و از ضربات پیهم دشمنان خود تا هنوز رنج میکشد و دچار سرگیچی و ابهام گردیده است و به بسیار سختی کمر راست مینماید و قدم میزند این هنوز همان افغانستان است که تا هنوز قادر به راه رفتن و قدم برداشتن است البته با وجود همه نا ملایمتها و پرابلمها .

تا ناوقت های آن شب بیدار ماندم و به یادم یک شعر در مورد نیکاراگوا از یک شاعر کوبایی که آن شعر توسط یک خواننده ویا آواز خوان بنام رودریکیز (Rodriquez) خوانده شده بود در چند لحظه ای قبل از طلوع آفتاب با دمیدن سپیده دم به نقطه رسیدم که افغانستان را به جای نیکاراگوا در نظرم مجسم سازم که ناگهان متوجه آن شدم که دقیقاً آنچه که من به ارتباط این ملت زیبا و اکنون در هم شکسته احساس میکردم چنین است : افغانستان مجروح و زخم برداشته ، کشور دوست داشتنی .

همچو عشق لطمه زده شده .

لطمه زده شده و حشتناک و بعداً هم دوست داشتنی .

همه بعداً اتفاق خواهد افتاد، ساعات ها بعد و در فرجام جنگ را متوقف خواهیم ساخت و به ساده گی توقف جنگ را خواهیم پذیرفت .

اکنون موترتویوتای کهنه ما که در پیاده رو اسفالت شده و یا استاده است من به سختی چشمان خود را نسبت بیخوابی های چند روزه قبلی خود بازنگاه میدارم . آقای « ظاهر » راننده و اکنون رفیقم به نظرم بسیار عجیب و فارغ از تشویش و اضطراب بعد از این همه مدت ها همکاری که او با من نموده است معلوم میشود و او اکنون آماده رخداد هرگونه ماجرا و کابوس میباشد .

اوبالای مچ دست چپ من که در محل های فقیر نشین وقتی که کمره ام را ساخت

قائم گرفته بودم که به احتمال زیاد در آنوقت خراشیده و زخم برداشته باشد و اکنون که از این خراشیدگی خون می آید بالای آن چند پارچه گاز ممل گذاشته و آنرا پانسمان نمودم بیاد دارم که کتا بچه شارت نوتهایم آنقدر سنگین شده بود که با دست خراشیدگی خود نتوانستم کتابچه یادداشت هایم را قایم بگیرم بلکه آنرا رها کردم که به زمین افتاد ، لبای سهای ما بسیار چرک و کثیف شده بود اما ما کار میکردیم و جلو میرفتیم که این کار طبعاً کار خوب بود .



مقر نیروهای هوایی ایالات متحده امریکا در بگرام (Bagram)

از اینکه آقای ظاهر کمی خسته معلوم میشد من بصورت مودبانه خواستم تا از احوال او معلومات حاصل نمایم.

بلی اقا، او با ادای احترام برابر گفت ما یک تیم خوب کاری هستیم .
« اما ما میرویم » من در مورد خود به او خاطر نشان ساختم .
« ما میرویم جناب » .

در این وقت دوباره سرم را استوار گرفته نمیتوانستم وقتی که بعداً چشمان خود را باز کردم همه جا تاریک بود کابل در اطرافم افغانستان بود ، احساس

خوشی کردم که من در اینجا هستم ، من خوشم از اینکه به اینجا آمده ام .

جناب عالی اکنون ما در کجا هستیم؟

اقای طاهر گفت : در جلال آباد هستیم .

جناب عالی؟ جلال آباد در عقب در این ساعت ..»

او البته که نه گفت که «نه» او هرگز در مقابل هیچ یکی از سوالاتم «نی و یا نه» نگفت . او در طول تمام آن روزها فقط برای من معلومات میداد .

اگر من واقعاً دیوانه وار در موارد چند اصرار میورزیدم او مرا درک میکرد ؛ او میدانست که ما به مشکلات و الام چندی مواجهه هستیم تا جا یکه حتی زندگی ما مواجه به خطر بود اما او هیچ وقت اصرار مرا رد نکرده چونکه رفیقم است و من احساس میکنم که با او مصون میباشم .

باعرض پوزش ، من بخواب رفتم .. منظورم چیست؟ زمانی که من به افغانستان بازگشت نما یم آنوقت به جلال آباد خواهیم رفت .

من برای چند ثانیه فکر کردم که این راننده فقط در اینجا است تمام احساس او درست است ، بلی دقیقاً همانطور باید باشد من همین اکنون متیقن نیستم اما یک چیزی که مرا مطمئن ساخته آنست که من به رفتن ام ادامه میدهم .
اقای طاهر لطفاً بران .

بجلو؟ او بطور مستقیم می پرسید من میدانم که او میداند ما هر دو میدانیم پرسیدن ما را اذیت نمیکند .

بلی ، لطفاً بجلو بران همیشه به جلو بران .

چند سطری در مورد نویسنده این مقاله: اندرویتیچیک (Andr Vitchek)

یک فیلسوف ، رومان نویس فلیمساز و روزنامه نگار است او همچنان مولف سه کتاب اخیر تحت عناوین : رمان انقلابی « شفق قطبی» ، و دو پرفروشترین آثار داستان غیر سیاسی ، نما یشگاه و دروغ های امپراتور ، مبارزه با امپریالیزم غربی .

ساخت فلیم (Tele SUR) ، ال مایادین (Al Mayadeen) ، سازمان دید بان روندا (Rwanda) ، تقدیم ایده جدید در مورد روندا و کانگوی دموکراتیک ، بعد از آنکه نویسنده در امریکای لاتین زندگی میکرد ، ویتیچیک در حال حاضر مسکون در شرق میانه و آسیای شرقی است و بکار خود در سراسر جهان دوام میدهد او را میتوانید در فیس بوک و تویترش دریا بید - دیدگاه های مطرح شده او در این مقاله مربوط خود او است و مسولیت آن بعهده انفارمیشن کلیرنگ هوز نمیباشد .

-- باتقدیم احترام «2017-3-22»

